

فصل نامه تخصصی کتابخانه بزرگ
حضرت آیت الله العظمی مرعشی نجفی
سال بیست و ششم | شماره ۱۰۰ | تابستان ۱۳۹۹

نظم تهذیب الأخلاق

قوام الدین محمد بن محمد مهدی حسنی سیفی قزوینی (وفات ۱۱۴۹)

امیر بارانی بیرانوند *

چکیده

این مقاله، شامل اثری چاپ نشده از سید محمد بن محمد مهدی قزوینی قوام الدین سیفی (قرن ۱۲ قمری) است که متن کتاب تهذیب الاخلاق نوشتهٔ عبدالرحمان ایجی در بارهٔ حکمت عملی و تهذیب اخلاق نوشته، در دویست بیت به نظم در آورده است. این منظومه بر اساس سه نسخه خطی برای نخستین بار به چاپ می رسد. شرح حال ناظم نیز در مقاله آمده است.

کلیدواژه ها

تهذیب الاخلاق (کتاب) - منظوم؛ نظم تهذیب الاخلاق (کتاب)؛ حکمت عملی؛ سیفی قزوینی، قوام الدین - شرح حال؛ ایجی، عبدالرحمان - شرح حال؛ دانشمندان شیعه - قرن دوازدهم قمری؛ عالمان قزوین - قرن دوازدهم قمری.

* پژوهشگر در حوزه تصحیح متون کهن

۱) مقدمه

منابع فرهنگی هر ملت نشان دهندۀ غنای فکری آن جامعه است. توجه به این منابع به مثابه پشتوانه ارزشمندی است که ارکان فکری آن جامعه را سامان می بخشد. تعالی و پیشرفت هر ملت مرهون توجه و استفاده از منابع فکری گذشتگان است. میزان بهره مندی از آثار قدما، زمینه باروری و تولید بیشتر را در اعصار بعد فراهم می سازد. لذا پرداختن به چنین امری علاوه بر تکریم و معرفی تلاش پیشینیان، هموار کننده راه دشوار تعالی فرهنگی هر جامعه است، در این راستا کشف گنجینه های پنهان ماندۀ اندیشمندان پیشین و انتشار و معرفی آن آثار، گامی بلند خواهد بود؛ به عکس غافل ماندن از این گنجینه ها و مخازن، خسرانی بزرگ در پی خواهد داشت، چرا که عدم توجه به تصحیح نسخ خطی موجود می تواند در طول زمان، منجر به نابودی و هدم آنان گردد، که این امر به معنای قدرناشناسی و از دست دادن متون غنی علمی است.

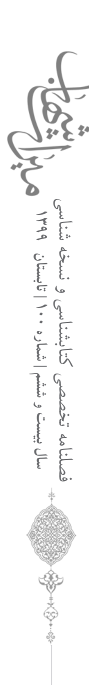
خوشبختانه در دوره معاصر به این امر توجه کافی صورت گرفته و بازسازی و تصحیح نسخ خطی که إحیای میراث هر فرهنگی است، نه تنها کاری ارزشمند، که گاهی از تولیدات جدید نیز مهمتر دانسته شده است؛ چرا که هم تکریم گذشتگان و هم راهگشا برای آیندگان است.

راقم این سطور، در تلاش است تا با تصحیح کتاب نظم تهذیب الاخلاق از میرزا قوام قزوینی، بستری برای آشنایی بیشتر با این عالم برجسته مهیا کند.

۲) معرفی میرزا قوام الدین قزوینی

از زندگی وی گزارش کاملی تاکنون به دست نیامده و جز اشارات کوتاهی که در برخی تراجم موجود است، مطلبی در خور، در دست نیست. نامش «سیدمحمد بن محمدمهدی حسنی سیفی قزوینی»، ملقّب به «قوام الدین»، و متخلص به «سیفی» و «جمال» و «قوام»، از دانشمندان و ادیبان نیمه اول قرن دوازدهم هجری است.

وی در اواخر سده یازدهم هجری در شهر قزوین در خانواده‌ای اصیل از خاندان سادات سیفی قزوین دیده به جهان گشود. جد سادات سیفی قزوین، سید جلیل «قاضی سیف الدین



محمد» بوده و نسب عالی او به «زید بن الحسن بن علی بن ابیطالب» منتهی می‌شود.

وی بعد از آموختن علوم مقدماتی در قزوین، برای ادامهٔ تحصیلات راهی اصفهان شد و در آن دیار به تحصیل علم اشتغال داشت، و در محضر اساتید معروف آن شهر مخصوصاً علامه ملامحمد باقر مجلسی و شیخ جعفر قاضی استفاده نمود و پس از دستیابی به مقامی والا در علوم و فنون مختلف، به قزوین بازگشت. وی با استفاده از ذوق سرشاری که داشت بسیاری از متون علمی و درسی عصر خویش را به نظم کشیده، که علت شهرتش بیشتر همین آثار منظوم است.

گفته شد که وی از سادات سیفی می باشد، در مورد این خاندان لازم است گفته شود سادات سیفی حسنی به گواهی شواهد تاریخی پیشینه درازی در تاریخ قزوین دارند. این خاندان پس از پیروزی و تأسیس حکومت صفوی با پذیرش مذهب رسمی جامعه، تعامل نزدیکی با حکومت جدید برقرار ساختند. این پیوند مذهبی همراه با برخورداری از اقتدار معنوی سیادت، پایگاه اجتماعی آنان را در جامعه ایران به طبقه ای اشرافی و شهروندانی برتر مبدل نمود، اینان در همه حال رابطه ایمانی و وفاداری خود را نسبت به سلاطین صفوی حفظ کردند، و همین شیوه رفتار موجب شد تا موقعیت آنها در تمامی آن سده ها ثابت و پایدار بماند. حضور نسبتا فراگیر سیفیان حسنی در تشکیلات دینی و دیوانی صفویان، آن هم در مناصبی همچون وزارت، صدارت و قضاوت، نشان از اعتماد و اطمینانی است که زمامداران صفوی نسبت به توانمندی نخبگان آنان داشته اند، در رابطه با نسب این خاندان باید بیان داشت که وقایع نگاری های عصر صفوی، در اشاره به شرح حال رجال سیاسی و دیوانی سادات سیفی که نامشان در تاریخ آمده، گاه به آنان نسبت «حسنی» و گاه «حسینی» را داده اند. منشأ این اختلاف در نوشته های آنان به درستی روشن نیست، جز آن که به نظر میرسد این تفاوت، ناشی از سهو مورخان و یا کاتبان در ضبط نام آنان رخ داده است. اما بر اساس عقیده دو نسّابه مهم عصر صفوی، یکی گیلانی، و دیگری حسینی[1] (زنده ۱۰۹۰ ق) که در سده



۱ حسینی مدنی، ضامن بن شدقم، تحفة الازهار و زلال الانهار فی نسب ابناء الائمة الاطهار، تحقیق: کامل سلیمان الجبوری، ج۱، ص۱۵۴-۱۵۵

یازدهم هجری زندگی می کرد، به صراحت می توان دریافت که نسبت حسینی آنان صحیح نبوده، بلکه اینان که همگی از اولاد و احفاد قاضی جهان و بنی اعمام او به شمار آمده، و در شهرهای قزوین و سلطانیه و طهران و ری پراکنده و سکونت داشتند، جملگی از نوادگان امام حسنعليه السلام محسوب می شوند.

سید احمد بن محمد بن عبدالرحمن کیا گیلانی مؤلف سراج الانساب، یکی از مهم ترین کتب نسب شناسی به فارسی در سال ۹۷۶ هجری، تبار این خاندان را تا قاسم بن حسن بن زید بن امام حسنعليه السلام، پیگیری نموده است و به دلیل اهمیت و برجستگی جایگاه قاضی جهان و نقش بسیار مهم او در دوران شاه طهماسب اول، شجره نامه سادات سیفی را از وی آغاز نموده و نوشته است: «نسب شریف حضرت مرحوم مغفور قاضی جهان بن نورالهدی بن قطب الدین بن عبدالله بن شمس الدین محمد بن قاضی سیف الدین محمد بن امیرکا احمد بن علی بن ناصر بن محمد بن ولی خان بن آقاجان بن امیر حاج بن محمد بن عزالدین بن نظام الدین بن ابی هاشم بن عراقی بن داعی بن زید ابو العباس بن احمد امیرکا بن حسن بن الضریر بن المعروف بن مقعده بن زید بن علی بن عبدالرحمن بن قاسم بن حسن بن زید بن امام حسن علیه السلام»[1].

تاریخ دقیق مهاجرت و اسکان سادات حسنی در قزوین به درستی معلوم نیست، اما مطابق نظر ابن طباطبا (متوفی ۴۷۹ ق)، محتمل است که اینان پس از استقرار علویان در طبرستان، به تدریج طی دوره های بعد، از راه دیلم وارد قزوین شده اند. این گروه از سادات به دو تیره تقسیم می شدند. تیره نخست از تبار سه نفر از نوادگان «عبدالرحمن شجری» به نام های «ابوالحسن علی بن زید»، «قاسم بن حمزه» و «زید بن صالح» بوده و به لحاظ کثرت جمعیت، بیشترین تعداد را تشکیل می دادند، و تیره دوم نیز تنها به فرزندان «علی بن حسن بن محمد بطحانی» محدود می شدند[2]. در مورد شهرت سادات حسنی قزوین به سیفی، نیز لازم به ذکر است که در هیچ یک از منابع انسابی موجود، چنین نسبتی مطرح و یا گزارش نگردیده است. بلکه تنها می توان نشانه های این پسوند را در تاریخ نگاری های رسمی صفوی مشاهده

۱ کیا گیلانی، سید احمد، سراج الانساب، تحقیق: مهدی رجایی، ص۴۰
۲ ابواسماعیل، ابراهیم بن ناصر(ابن طباطبا)، مهاجران آل ابوطالب (منتقلة الطالبیة)، مترجم: محمدرضا عطایی، ص۳۲۶-۲۳۷

کرد. در واقع قاضی جهان نخستین کسی است که چنین نسبتی به او داده شده، و سپس به دنبال نام کسانی آمده که از اولاد و احفاد و عموزادگان وی محسوب می شوند. تصور می رود که این نسبت مأخوذ از نام «سیف الدین محمد»، چهارمین نیای قاضی جهان باشد که گیلانی و حسینی به نام وی اشاره دارند.

میرزا قوام الدین در انتهای نسخه ای از «نظم الاصول» که به خط وی کتابت یافته، هفت بیت در وصف خویش و خاندانش سروده، که در ذیل بیان می شود:

فَأَنْ تَسْئَلِي عَنْ حَالِ قَوْمِي فإنّهم   مُطَهَّرَةٌ أَذْيَالُهُمْ عَنْ دَنيَّة

قِيَامٌ بِمَا تَقْضِي المَرْوَةُ وَ العُليّ   كِرَامٌ بِتَقْوِي اَللَّهِ أهّل بقيّة

يُحْيُونَ امْوَاتاً وَ لَمْ يَفْن ذكْرُهُمْ   بِأحسِن تَسْلَم وَ خَيْرِ تَحِيَّةٍ

وَ لاعَيْبٍ فَهُمْ غَيْرُ اَنْ أباهُم   اَبْوَحْسَن وَ الجَدّ خَيْرُ البَرِيَّةِ

و أنوارهم كَالصُّبْحِ عِنْدَ ظُهُورِهِ   علَيْهِم سَلامُ اللّهِ كُلَّ عَشِيَّةٍ

وَ سَيْفُهُمْ مَاضٍ لحُسْنِ عَزِيمَةٍ   وَ لا عَمَلٌ لِلْمَرْءِ إلاّ بنَيَّةِ

فإن شِئْتَ اَطَّلَعَتُ اَلشُّمُوسَ بِذِكْرِهِمْ   وَ لَكِنَّمَا إلاّ طراء دُونَ بتَحِيَّة



تاریخ تولدمیرزا قوام به صورت دقیق مشخص نمی‌باشد و منشأ این امر، سکوت مطلق مترجمین در باره وی است. سادات سیفی از روحانیون مطرح و محل رجوع در قزوین بوده‌اند و مسلماً ولادت میرزا قوام الدین، در همان جا روی داده است. لذا تنها با توجه به شواهد و قرائن می‌توان ولادت ایشان را بین سال‌های ۱۰۶۰ تا ۱۰۷۰ هجری قمری حدس زد.

در رابطه با وفات وی نیز باید گفت که مترجمین، تاریخ دقیق وفات وی را مشخص ننموده اند، و در بسیاری از منابع وفات میرزا قوام الدین را، سال ۱۱۵۰ قمری ذکر نموده اند.[۱] آقا بزرگ در الذریعه هم در مورد تاریخ وفات، تاریخ ۱۱۵۰ را صحیح می‌داند[۲] و مستند ایشان

---

۱ اجازة الکبیرة، ص ١٦٥؛ ریحانة الادب، ج ٤، ص ٤٩٢؛ الذریعه، جایهای مختلف؛ زندگینامه علامه مجلسی، ج ۲، ص ۹۲؛ فرهنگ بزرگان اسلام و ایران، ص ٥٨٥؛ فرهنگ سخنوران، ص ٤٧٦؛ معجم مؤلفی الشیعة، ص ۳١٥؛ نجوم السماء، ص ١٩٤؛ معجم مؤلفین، ج ۱۱، ص ٣٠٤؛ الفوائد الرضویة، ص ٦٢١؛ الکنی و الالقاب، ج ۳، ص ۹۰

۲ «السيد الأمير قوام الدين محمد بن محمد مهدي الحسيني السيفي القزويني المتوفى في عشر الخمسين بعد المائة و الألف

تاریخی است که در اجازه نامه سید عبدالله التستری در مجموعه «التحیات الطیبات» مندرج گردیده است[1].

ولی در شرح حال مختصری از ایشان که به نقل از خط میر محمدتقی بن میرمؤمن حسینی در مجموعه ۱۲۰۲۶ کتابخانه آیت الله مرعشی مندرج گردیده[2]، تاریخ دقیق وفات ایشان «۱۲ جمادی الاولی ۱۱۴۹» در دارالسلطنه قزوین، دانسته شده است، که حسب تحقیق، این تاریخ قول موافق با واقع می باشد. «وفاته رحمه الله تعالی في القزوين اثنی عشر جمادي الأولی سنة ۱۱۴۹»[3] در رابطه با مدفن وی نیز باید گفت، پیکر ایشان در امامزاده حسین به خاک سپرده شد. بعدها در سال ۱۳۰۷ ق که سعد السلطنه باقرخان اصفهانی، حاکم قزوین به خرج میرزا علی اصغرخان اتابک، به تعمیر و تجدید بنای امامزاده حسین﷣ پرداخت، قبور بسیاری از بزرگان قزوین، نظیر مولی رفیعا، آقارضی، قوام الدین و امثالهم را که خراب شده بود، تغییر داد و استخوان های آنها را در طاق بزرگی که روبروی در ورودی امام زاده حسین﷣ است، قرار داد، بنابراین آرامگاه ایشان از میان رفته است.

كما أرخه السيد عبد الله التستري في إجازته الكبيرة..» (الذريعة إلى تصانيف الشيعة؛ ج۳؛ ص۴۸۷)

۱ تهرانی، آقا بزرگ، الذریعه، ج ۱۸، ص ۳۲۷

۲ وجدت في نسخة المنقول عنها بخط السيد السند الأيد المؤيد الكريم الممجد أفضل المتبحرين و أعلم علماء المعاصرين و أذكى الأذكياء و أعلى الفقهاء الحاج أمير محمد تقي ابن المرحوم المبرور الأمير مؤمن الحسيني - أطال الله ظلال جلاله على رؤوس المسلمين و متعنا الله بطول بقائه - ماهذه صورته:
قوام الدين محمد ابن مهدى الحسني الحسيني القزويني، تشرف بزيارة بيت الله الحرام و مناسك المشعر والمقام و رجع سنة (۱۱۱۱) ألف بعد إحدى عشر و مائة بعد الهجرة و في هذه السنة انتهى منظومة اللمعة و عدد أبياتها ثلاثة و تسعون و سبع مائة و أربعة آلاف و كتب تلك المنظومة التي هي في علم تهذيب الأخلاق بالجهرة على مرطني (كذا) البصرة، يوم العشرين من شهر ربيع الأول، ثم انتقل بإصبهان و كان يتلمذ عند الشيخ الجليل، الجامع بين المعقول و المنقول، الشيخ جعفر، المعروف تعليقاته على شرح اللمعة، ثم بعد ممات الشيخ المشهور بعد أربع سنين من التاريخ المذكورة، قال قصيدة في توريخه و مرثيته و أجاد فيما أفاد و جعل مادة التاريخ المذكور «غاب نجم الهدى = ۱۱۱۵» و كان بينه و بين السيد الحسيب، الفاضل الأريب، السيد عاليجناب، صاحب الطراز و غيره من الكتب الأنيقة و الرسائل الشريفة، تودد و مراسلة، و كتب على «التحفة القوامية في الفقه الامامية» مستطرفا نظمها، مستحسناً وصفها و أحسن فيما أجاب بأعجب العجائب و ذلك في سنة سبعة عشر و مائة و ألف، بعد سنتين من انتقال الشيخ المذكور و في تلك السنة وفاة أمير السيد محمد مهدي في تاريخه سنه (؟) رفيع رتب المهدى. وله تحيات مشهورة و قصائد و تقريضات و مراثى و منظومات، منها ما رأيناه كالمنظومة المذكورة و منظومة المعاني و البيان و البديع و منظومة العروض و منظومة العدد و منظومة الطب و منظومة الأخلاق و هي في غاية الجودة و الرشاقة و منها ما سمعناه منظومة الأصول و منظومة النحو و منظومة الصرف و هي نظم الشافية و حيث معاشرته مع الناس و حكايته في القزوين شايعة وفاته رحمه الله تعالى في القزوين اثنى عشر جمادى الأولى سنة ۱۱۴۹. لقد تم ما وجدت في نسخة الأصل، من بيان ما سمعت من أحوال الناظم، و أنا المحرر لذلك الرسالة الشريفة محمد حسين ابن المرحوم المبرور آقا سيد محمد باقر، كتبته بحول الله و منه و قوته سنة ۱۲۷۰ في القزوين و منه أطمع أن يغفر لي خطيئتي يوم الدين.

۳ تهرانی، آقا بزرگ، نقباء البشر فی القرن الرابع بعد العشر، ج ۵، ص ۹۲.

۳) تهذیب الاخلاق و نظم آن

فلاسفه مسلمان، به تبعیت از فلاسفه یونان، مخصوصاً آرای ارسطو، حکمت را به دو قسم نظری و عملی منقسم می نمودند.

در تعریف حکمت گفته شده که علم به احوال موجوداتی است که در حیطه اختیار انسان قرار دارند و متعلَّق قدرت وی قرار می گیرند، که به عبارت دقیقتر همان رفتارهای اختیاری جوانحی و جوارحی است.

در کتب فلسفی و عرفان نظری، حکمت عملی به سه قسم تقسیم شده است:

«تهذیب الاخلاق»: آنچه مربوط به شخص است به تنهایی،

«تدبیر منزل»: آنچه مربوط به شخص است از حیث مشارکت در منزل، یعنی از حیث رفتار با خانواده و زن و فرزند و خویشان و اتباع و اشیاع،

«سیاست مُدن»: آنچه مربوط به شخص است از حیث مشارکت با اجتماع که شامل امور اجتماعی و سیاسی می شود.

اصل این کتاب توسط «عضدالدین ابوالفضل عبد الرحمن بن احمد ایجی» که از علمای شافعی(و بنابر نقلی حنفی) مذهب می باشد، نگاشته شده است، ایجی حکمت عملی را به نحو موجز و مختصر در چهار باب تبویب نموده است. وی در باب اول به تعریف خُلق، طبق شیوه رایج در کتاب های اخلاق پرداخته، و بعد از آن در باب امکان تغییر و اصلاح خُلق سه دلیل ارائه می کند:

- تجربه انسان؛
- شریعت (نظیر روایت «اني بعثت لأتمم مكارم الأخلاق»)؛
- سوم اجماع و اتفاق عقلا.

مؤلف بحث امکان تغیر خُلق را در پاسخ به کسانی آورده که معتقدند خُلق طبیعی است و نه اکتسابی؛ به همین جهت، ایجی در صدد اثبات تغییر و اصلاح خُلق، به سه دلیل فوق نموده است.

ایجی پس از بحث فوق، به اولین بخش از حکمت عملی یعنی «تهذیب الاخلاق» پرداخته و تحلیلی فلسفی از قوای نفس (نطق، غضب، و شهوت) ارائه داده و همچنین از



فضایل و رذایل این سه قوه، که جنس الاجناس تمامی فضایل و رذایل دیگر هستند، نیز بحث نموده است. ایجی که بر خلاف اسلاف خود، تعداد امهات یا جنس الاجناس فضایل و رذایل را نُه عدد میداند، سپس به فضایل فرعی می پردازد که ذیل فضیلت های حکمت، شجاعت، و عفت می آیند.

ایجی در باب دوم به دو مطلب اساسی در «تهذیب الاخلاق» می پردازد. نخست حفظ و نگهداری فضایلی که از راه طبع یا کسب به دست آمده است، و دوم نابود نمودن رذیله های که بر نفوس عارض می شوند.

باب سوم از تهذیب اخلاق ایجی، مختص به بخش دوم حکمت عملی، یعنی تدبیر منزل می باشد که در ذیل آن به تدبیر در چهار امر می پردازد:

- مال و اموال؛
- اهل و عیال؛
- خدم و عبید؛
- اولاد و فرزندان.

ایجی در باب چهارم به سیاست مدن می پردازد. و در ابتدا نیاز نوع بشر را به همکاری و مشارکت مطرح می سازد؛ و سپس بحث ریشه و علت این نیاز را پیش می آورد.

مؤلف پس از ذکر اساسی ترین علت پیدایش اجتماعات مدنی، که آن را «محبت»[1] می داند، به دلیل رعایت ایجاز، از اقسام اجتماعات مدنی سخن به میان نیاورده، و تنها به ویژگی ها و وظایف مالک و مملوک و امثال پرداخته است.

میرزا قوام الدین این رساله را به احتمال قریب به واقع، به علت اختصار و همچنین جامعیت، به صورت نظم درآورده و احتمال می رود که این کتاب در بعضی مدارس به صورت کتاب درسی مورد استفاده قرار می گرفته است، وی در نظم کتاب بر همان تبویب قاضی ایجی پیش رفته است، با این تفاوت که ایجی تنها در باب اول از عنوان «تَبَصُّر فِي النَظَرِيِّ» استفاده نموده است، ولی قاضی عنوان باب اول را «فِي النَظَرِيِّ مِنه» گذارده است.



۱ «خیرها ما کان عن محبة»

در مورد تاریخ اتمام این منظومه اختلافی وجود ندارد، و ناظم در سال ۱۱۲۵، نظم را به اتمام رسانده است، در ماده تاریخ آن نیز دو نقل وجود دارد که همگی بیان کننده تاریخ ۱۱۲۵ می باشد: ماده تاریخ اول را زنوزی در مجلد چهارم از «ریاض الجنة»مطرح نموده است، وی در مورد این ارجوزه گفته است:

«در اکثر علوم ادبیه وفنون عربیّه، کمال مهارت داشته و متون مختصره اکثر فنون را به زبان عربی به نظم آورده است و در تاریخ تمام منظومة موسومه به: تهذیب الاخلاق و عدد أبیات آن گفته:

بـود ایـن مختصـر در علـم اخـلاق	قـرار خاطـر آرام مشـتاق
مگـو نظمـش بـه گوهـر شـد برابـر	کـه یـک بیتـش فـزون آمـد ز گوهـر
بـه تاریخـی که شـد این نظم شـاداب	رقـم زد خامـه «تهذیـب آداب»[۱]

عبارت «تهذیب آداب» در مصرع دوم بیت سوم به حروف ابجد برابر با تاریخ ۱۱۲۵ که تاریخ سرایش منظومه را بیان نموده است.

همچنین در پایان نسخه ۸۶۴۸۱ کتابخانه مجلس این دو بیت به عنوان ماده تاریخ اتمام منظومه ذکر شده است:

ایـن نسـخه کـه گـرد از خاطـر رفـت	در حکمت و اخلاق سـخن چون دُر سفت
اندیشـه بیـت عقـل نظمـش سـنجید	«معیـار خـرد» بـرای تاریخـش گفـت

٤) شیوه تصحیح

در تصحیح این اثر سه نسخه ذیل محور کار قرار گرفت:

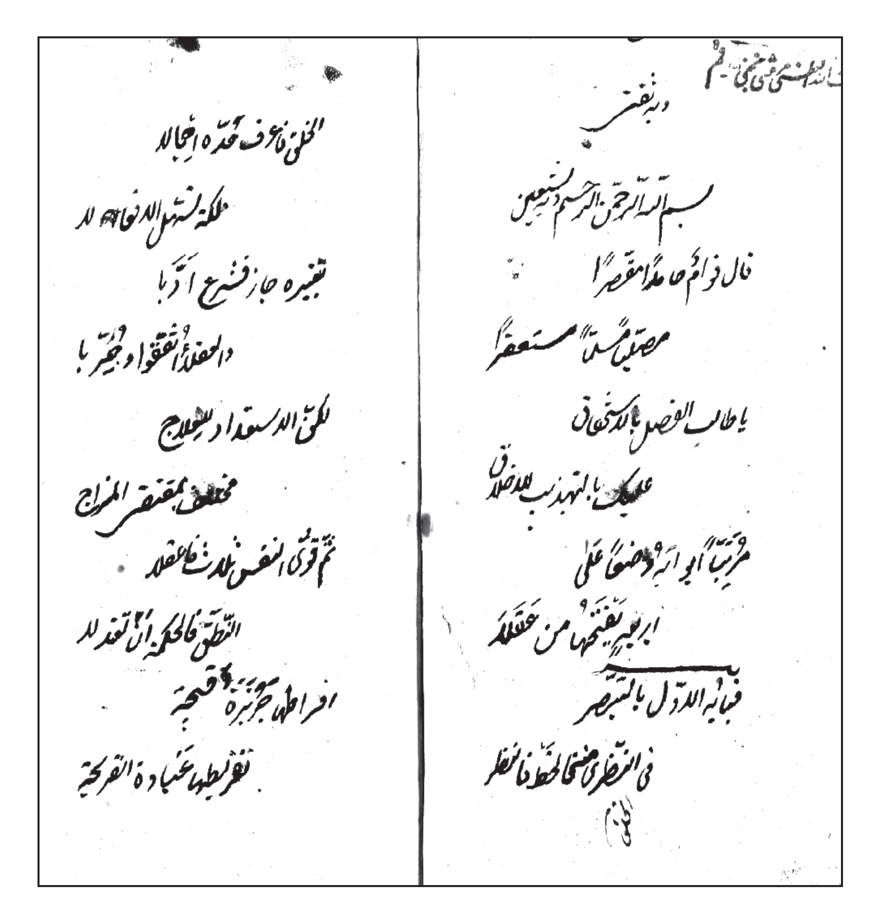
نسخه کتابخانه مجلس شورای اسلامی به شماره (۳/ر): این نسخه بسیار خوش خط و کم خطا می باشد، و کاتب تمام ابیات را برای سهولت خواندن معرب نموده است، و به علت نزدیکی به سال وفات ناظم، به عنوان نسخه مسوده محور کار قرار گرفت و نسخ دیگر با آن مقابله شد. مع الاسف نام کاتب در نسخه ذکر نگردیده است، این نسخه در یک مجموعه و در ده برگ کتابت شده است، هر صفحه این نسخه به ابعاد ۱۵*۲۱ دارای ۱۲ سطر است، و در هامش با رمز «مج» مشخص شده است

۱ فانی زنوزی، حسن، ریاض الجنة، ج ٤، ص ۱۷۸



نسخه کتابخانه دانشگاه تهران به شماره (۱۵۲٤/۷): این نسخه توسط احمد توتشتی در ربیع الاول سال ۱۲۱۸ق، در ۹ ورقه کتابت شده است. هر صفحه این نسخه به ابعاد ۱۰×۱۵/۵ و دارای ۱۵سطر است، و در هامش با رمز «ط» مشخص شده است

نسخه کتابخانه آیة الله العظمی مرعشی نجفی به شماره (۱۲۰۲٦/۱): این نسخه به خط نستلیق تحریری واضح، توسط میرزا محمد حسین حسینی قافله باشی، در ۲٤ ورقه کتابت یافته است، هر صفحه این نسخه به ابعاد ۵×۱۱ و دارای ۱۰ الی ۸ سطر است، و در هامش با رمز «مش» مشخص شده است.



برگ اول از نسخه دستنویس کتابخانه آیت الله مرعشی

میراث شهاب
فصلنامه تخصصی کتابشناسی و نسخه شناسی
سال بیست و ششم | شماره ۱۰۰ | تابستان ۱۳۹۹

بحیث لا ینقضی الی التلاق

فلیس للتلاق من فراق

تمّ بعون الله ذی الجلال

تهذیب الاخلاق بلا ملال

دستور فرض حکمة صغیر

فی صفحة وقدره کبیر

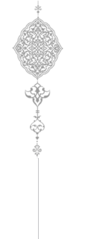
قد نظمه لبیب عقلی وکبیر وتاریخه معیار

۱۱۲۵

خرد و تهذیب آداب الاخلاق

۱۱۲۵

برگ آخر از نسخه دستنویس کتابخانه آیت الله مرعشی



فاختم بذكر القبلة الكتابا ؛ واملك من العروة الاسطرلابا

بسم الله الرحمن الرحيم

قال قوام حامدا مقتصرا ؛ مصليا مسلما مستغفرا

يا طالب الفضل بالاستحقاق ؛ عليك بالتهذيب للاخلاق

مرتبا ابوابه وضعا على ؛ اربعة يفتحها من عقلا

فبابه الاول بالتبصر ؛ في النظري منه فالحظ وانظر

الخلق فاعرف حده اجمالا ؛ ملكة تسهل الافعالا

تغيره جاز فشرع ادبا ؛ والعقلاء اتفقوا وجربا

لكنه الاستعداد للعلاج ؛ مختلف بمقتضى المزاج

ثم قوى النفس ثلث فاعقل ؛ النطق فالحكمة ان تعتدلا

افراطها جربزة قبيحه ؛ تفريطها غباوة القريحه

والغضب اعتدالها الشجاعه ؛ بين تهور وجبن الهاعه

للشهوة الفجور والخمود ؛ والعفة اعتدالها المحمود

ثلثة اوساطها الفضائل ؛ فستة افراطها الرذائل

وهذه من جهة الكمية ؛ سوى التي من جهة الكيفية

لكن

برگ اول از نسخه دستنویس کتابخانه دانشگاه تهران

١٠٩

وليستفد من اهل فضل مسعدا بالمال وليخدمهم ليرشدا
وينبغي لمهذب من تعلما منه وان يجبهم مترحما
وليعط من يسأل الا ملحفا وطامعا من غير حاجة عفا
وليرحم الضعيف والفقرا باللطف والتوقير الكبرا
وليسع في القضاء للحاجات وليرع ما جاء من العادات
فليأت في سرورهم بالتهنية وليعد المرضى وبعض التعزية
يظهر في ابتهاجهم سرورا والغم في اغتمامهم ظهورا
بحيث لا يفضي الى النفاق فليس للنفاق من نفاق
تم بعون الله ذي الجلال تهذيب الاخلاق بلا ملال
دستور فضل حجمه صغير في وضعه وقدره كبير
این نسخه که کرد کلفت از خاطر رفت در حکمت اخلاق سخن در گفت
اندیشه بیت عقل نظمش سنجید معیار خرد برای تاریخش گفت
تم الكتاب بعون الملك الوهاب المسمى بالصفيحة وتهذيب الاخلاق والحساب على يد اضعف العباد احمد ... لاجل ...
علامة فهامة قطب الاقطاب فخر الملة والدين اعزه شيخ محمد سعيد
اسعده الله في الدارين اللهم اغفر له ولسائر المسلمين اجمعين
امين برحمتك يا ارحم الراحمين

١٢١٨

برگ آخر از نسخه دستنویس کتابخانه دانشگاه تهران

ولیعط من یسأل الالحافا　　او طامعاً من غیر حاجة عفا

ولیرحم الضعیف والفقیرا　　باللطف ولیوقر الکبیرا

ولیسع فی القضاء للحاجات　　ولیرع ما جاء من العادات

فلیأت فی سرورهم بالتهنیة　　ولیعد المرضی وقیض التعزیة

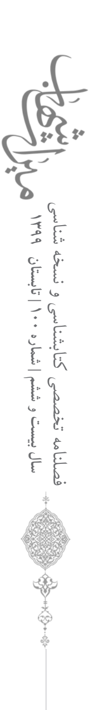
یظهر فی ابتهاجهم سرورا　　والغم فی اغتمامهم ظهورا

بحیث لا یفضی الی النفاق　　فلیس للنفاق من نفاق

تم بعون الله ذی الجلال　　تهذیب الاخلاق بلا املال

دستور فضل حجمه صغیر　　فی وضعه وقدره کبیر

برگ اول از نسخه دستنویس کتابخانه مجلس شورای اسلامی



المُقَدَمِة الناظِم

قٰالَ قِوٰامٌ حٰامِداً مُقَصِّرا　　مُصَلِّياً مُسَلِّماً مُسْتَغْفِرٰا

يٰا طٰالِبَ الْفَضْلِ بِالْاِسْتِحْقٰاقِ　　عَلَيْكَ بِالتَهْذِيبِ لِلأَخْلٰاقِ[1]

مُرَتَّباً أَبْوٰابُهُ وَضْعاً عَلىٰ　　أَرْبَعَةٍ[2] يَفْتَحُهٰا مَنْ عَقَلٰا

بٰابُهُ الْأَوَّلُ: تَبَصُّر فِي النَظَرِيِّ

فَبٰابُهُ الْأَوَّلُ: «بِالتَبَصُّرِ　　فِي النَظَرِيِّ» مِنْهُ فَالْحَظْ وَانْظُرٰا

الْخَلْقُ فَاعْرِفْ حَدَّهُ إِجْمٰالٰا　　مَلَكَةٌ [3] تُسَهِّلُ الْأَفْعَالٰا

تغْيِيرُهُ جٰازَ فَشَرْعٌ أَدَّبٰا　　وَالْعُقَلٰاءُ اتَّفَقُوا وَجُرِّبٰا

لٰكِنَّ الاِسْتِعْدٰادَ لِلْعِلٰاجِ　　مُخْتَلِفٌ بِمُقْتَضَى الْمِزٰاجِ

ثُمَّ قُوَى النَفْسِ ثَلٰاثٌ فَاعْقِلٰا　　النُطْقُ فَالْحِكْمَةُ أَنْ تَعْتَدِلٰا

إِفْرٰاطُهٰا جُرْبُزَةٌ قَبِيحَة　　تَفْرِيطُهٰا غَبٰاوَةُ الْقَرِيحَة

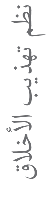
وَالْغَضَبُ اعْتِدٰالُهٰا الشَجٰاعَة　　بَيْنَ تَهَوُّرٍ وَجُبْنِ الْهٰاعَة

لِلشَهْوَةِ الْفُجُورُ وَالْخُمُودُ　　وَالْعِفَّةُ اعْتِدٰالُهَا الْمَحْمُودُ

ثَلٰاثَةٌ أَوْسٰاطُهَا الْفَضٰائِلُ　　فَسِتَّةٌ أَطْرٰافُهَا[4] الرَذٰائِلُ

وَهٰذِهِ مِنْ جِهَةِ الْكَمِّيَّة　　سِوَى الَتِي مِنْ جَهَةِ الْكَيْفِيَّة







---

١ التَهْذِيبِ الأَخْلٰاقِ مِن تاليفات: «عبد الرحمن بن ركن الدين احمد عضدالدين ابوالفضل ايجى».

٢ ابواب:
- بٰابُهُ الْأَوَّلُ: تَبَصُّر فِي النَظَرِيِّ
- بٰابُهُ الْثاني: فِي حِفْظِ الْأَخْلٰاقِ وَالْاِكْتِسٰابِ
- بٰابُهُ الْثالث: فِي سِيٰاسَةِ الْمُنْزِلِ
- بٰابُهُ الْرابع: فِي سِيٰاسَةِ الْمَدِينَة

٣ الملكة هو الكيفيّة الراسخة والثابتة في النفس بخلاف الحال فإنّه كيفيّة متبدّلة في النفس (منه).

٤ فى ط: افراطُها.

كَمَنْ أَرادَ الْعِلْمَ لِلْمِراءِ[1]   أَوِ الْمُجاراةِ لِلْأَذْكِياءِ
أَوْ مارَسَ الشَجاجَةَ الْكَرِيمَة   لِلصِيْتِ بَيْنَ النٰاسِ وَالْغَنِيمَة
أَوْ تَرَكَ اللَذَّةَ حُبَّ الْجاهِ   أَوْ طَلَباً لِلْأَجْرِ لا لِلّٰهِ
فَهِيَ فَضِيلَةٌ إِذا كَانَتْ بِلا   رَوِيَّةٍ مِنْ دُونِ شَوْبٍ حَصَلا
لِكُلِّ فَضْلٍ شُعَبٌ لَطِيفَة   فَسَبْعَةٌ لِلْحِكْمَةِ الشَرِيفَة
صَفاءُ ذِهْنِهِ بِأنْ يَسْتَخْرِجا   مَطْلُوبَةٌ بِلا تَشَوُّشِ الْحِجیٰ[2]
جَوْدَةُ فَهْمِهِ بِأَنْ يَنْتَقِلا   حَقّاً إِلَى اللازِمِ مِمّا عُقِلا
ذَكاؤُهُ اقْتِراحُهُ النَتائِجا   فَسُوقُ فِكْرِهِ يَكُونُ رائِجا
حُسْنُ تَصَوُّرٍ بِأَنْ يَبْحَثُ عَنْ   حَقائِقِ الْأَشْياءِ بِالْوَجْهِ الْحَسَن
سُهُولَةُ الطالِبِ لِلتَعَلُّمِ   قُوَّةُ دَرْكِهِ بِلا تَجَشُّمِ
الْحِفْظُ ضَبْطُ الْمُدْرَكاتِ فَاحْفَظا   وَالذِكْرُ بِاسْتِحْضارِ ما قَدْ حُفِظا
وَشُعَبُ الشَجاعَةِ احْدیٰ عَشَرَة   مِنْ كِبَرِ النَفْسِ لِطِيبِ الْمَأْثَرَة
فَعِنْدَهُ الْفَقْرُ مَعَ الْيَسارِ   يَحْقُرُ كَالْكِبارِ وَالصَغارِ
وَعِظَمُ الْهِمَّةُ أَنْ لا يَحْتَفِلْ[3]   بِالسَعْدِ وَالشَقاءِ فِي دُنْيا تَزِلْ
وَالصَبْرُ قُوَّةٌ بِها مَنْ نالا   يُقاوِمُ الآلامَ وَالْأَهْوالا
نَجْدَعُهُ[4] أَنْ لا يُصِيبَهُ الْجَزَع   مِنْ مُوجِباتِ الْخَوْفِ عِنْدَما تَقَع
وَالْحِلْمُ الاطْمِئْنانُ حِينَ يَغْضِبُ   سُكُونُهُ الْأَناةُ حِينَ يَحْرُبُ
تَواضِعٌ تَعْظِيمُ أَهْلِ الْفَضْلِ   مَنْ عَنْهُ فِي الْمالِ أَوِ الْجاهُ اتَّضَع

---

۱ فی ط: لِلْمِرٰائ.
۲ الحجی: هو کالي العقل والفطنة.
۳ أي لا يجتمع.
۴ يرد فی مج: نَجْدَعُهُ

شَهٰامَةٌ أَنْ يَحْرِصَ ١ الْمَرْءُ عَلىٰ	مٰا يُوجِبُ الذِكْرَ الْجَمِيلَ فِي الْمَلٰا
ثُمَّ احْتِمٰالُ شِدَّةٍ أَنْ يُتْعِبٰا	فِي الْحَسَنٰاتِ نَفْسَهُ مُنْتَصَبٰا
حَمِيَّةٌ حِفٰاظُهُ عَلَى الْحَرَم	عَنْ وَصْمَةٍ وَدِينِهِ عَنِ التُهَم
رِقَّتُهُ أَنْ يَتَأَذّىٰ عَنْ أَذىٰ	يَلْحَقُ غَيْرَهُ وَظُلْمٍ أَنْفَذٰا
وَشُعَبُ الْعِفَّةِ إِحْدىٰ عَشْرَةُ	تَشَعَّبَتْ مِثْلَ فُرُوعِ الشَجَرَةُ
حَيٰاؤهُ الْحِجْلَةُ عَنْ قَبِيحِ	وَالصَبْرُ كَفٌّ عَنْ هَىٰ مُتِيحِ
وَالدَعَةُ الْحَمِيدُ عِنْدَ الصَفْوَة	سُكُونُ نَفْسٍ حِينَ ٢ هٰاجَ الشَهْوَة
نَزٰاهَةُ الْمَرْءِ اكْتِسٰابُهُ بِلٰا	ظُلْمٍ وَإِنْفٰاقٌ بِوَجْهٍ جَمُلٰا
قَنٰاعَةُ النَفْسِ مِنَ الْعِفٰافِ	فَلْيَقْتَصِرْ مَرْءٌ عَلَى الْكَفٰافِ
وَقٰارُهُ الْأَنٰاةُ فِي التَوَجُّه	نَحْوَ الْمُرٰاداتِ بِلٰا تَوَلُّهِ
وَرِفْقُهُ حُسْنُ انْقِيٰادِهِ لِمٰا	أَدّىٰ إِلَى الْجَمِيلِ حَتّٰى يُسْلَمٰا
وَحُسْنُ سَمْتِ الْمَرْءِ٣	تَكْمِيلَ نَفْسٍ مِنْ صِفٰاتٍ تُرْتضىٰ
وَالْوَرَعُ الْبٰارِعُ فِي الْفَضِيلَة	لِزُومُهُ الْمَسٰاعِيَ الْجَمِيلَة
وَالْاِنْتِظٰامُ بِالنِظٰامِ الصّٰالِحِ	تَقْدِيرُهُ الْأُمُورَ بِالْمَصٰالِحِ
سَخٰاؤُهُ اِعْطٰاؤُهُ مٰا يَبْغِي	مَنْ يَبْتَغِي لِوَجْهِ رَبٍّ يَبْتَغِي
تَحْتَ السَخٰاءِ سِتَّةٌ فَالْكَرَمُ	إِعْطٰاؤُهُ بِطِيبِ نَفْسٍ تَسْلَمُ
إِيثٰارُهُ بِبَذْلِ مٰا يَحْتٰاجُ	وَالنَبْلُ أَنْ يَصْحَبَهُ ابْتِهٰاجُ
ثُمَّ الْمُواسٰاةُ لِلْأَصْدِقٰاءِ	تَشْرِيكُهُمْ فِي الْمٰالِ بِالْإِخٰاءِ

---
١ فی مش: يَخْرِصَ.
٢ فی مش: حِتَن.
٣ فی مش: الْمَرْدِ.

سَماحَةُ الْإِنْسانِ مِنْ أَنْ يَبْذُلا — ما لَمْ يَجِبْ إِعْطاؤُهُ تَفَضُّلا
وَكَوْنُهُ مُسامِحاً أَنْ يَدَعا — ما لَيْسَ فَرْضاً تَرْكُهُ تَبَرُّعا
وَمَجْمَعُ الْفَضائِلِ الْعَدالَة — فِي شُعَبٍ تُوصَفُ بِالنَبالَة
صَداقَةٌ حُبٌّ لَهُ يُرِيدُ ما — يُرِيدُهُ لِنَفْسِهِ مُقَدِّما
اَلْأُلْفَةُ اتِّفاقِ الآراءِ عَلىٰ — تَعاوُنِ التَدْبِيرِ حَتّٰى يَسْهُلا
وَفاؤُهُ اللُزُومُ لِلتَواسِي — وَالْحِفْظُ لِلْعُهُودِ بِاسْتِيناسِ
تَوَدُّدُ الْمَرْدِ مِنَ السَخاءِ — تَحْصِيلُهُ مَوَدَّةَ الْأَكْفاءِ
ثُمَّ الْمُكافاةُ بِأَنْ يُقابِلا — بِمِثْلِهِ الْإِحْسانَ أَوْ يُفاضِلا
وَحُسْنَ شِرْكَةٍ مَعَ الْمَعامِلِ — رِعايَةُ الْعَدْلِ بِلا تَحامُلِ
حُسْنُ الْقَضاء تَرْكُ مَنٍّ وَنَدَم[1] — وَصِلَةُ الْأَرْحامِ إِشْباعُ [2] النِعَم
شَفَقَةُ الْخَلْقِ بِالْاِهْتِمامِ — فِي صَرْفِ الآلامِ عَنِ الْأَنامِ
صَلاحُ ذاتِ الْبَيْنِ بِالتَوَسُّطِ — لِرَفْعِ ما كانَ مِنَ التَسَخُّطِ
تَوَكُّلُ الْمَرْءِ بِتَرْكِ السَعْيِ فِي — ما لَمْ يَكُنْ فِي وُسْعِهِ فَلْيُعْرَفِ
تَسْلِيمُهُ الطَوْعُ لِأَمْرِ اللهِ — وَتَرْكِ الْاِعْتِراضِ وَاسْتِكْراهِ
ثُمَّ رِضاهُ طِيبُ نَفْسِهِ بِما — أَصابَ أَوْ فاتَ سَواءً مُسْلِماً
عِبادَةُ الرَحْمانِ بِالتَعْظِيمِ لَهُ — مَعَ امْتِثالِ كُلٍّ ما قَدْ حُمَّلَه

بابُهُ الْثاني: فِي حِفْظِ الْأَخْلاقِ وَالْاِكْتِساب

وَثانِي الْأَبْوابِ مِنَ الْكِتابِ — فِي حِفْظِ الْأَخْلاقِ وَالْاِكْتِسابِ
وَيَنْبَغِي الْحِفْظُ لِفَضْلٍ حَصَلا — بِالْكَسْبِ أَوْ بِالطَبْعِ حَتّىٰ يَكْمُلا

---

۱ فی مش: نَدَم.
۲ فی مش؛ ط:اسباغُ.

فصلنامه تخصصی کتابشناسی و نسخه شناسی میراث شهاب
سال بیست و ششم | شماره ۱۰۰ | تابستان ۱۳۹۹

وَحِفْظُهُ بِصُحْبَةِ الْأَخْيٰارِ   وَالْبُعْدِ عضنْ تَأَلُّفِ الْأَشْرٰارِ
وَلْيَحْذَرَنَّ الْخَوْضَ فِي الْمِزٰاحِ   وَاللَهْوِ وَالْمِرٰاءِ إِذْ يُلٰاحِي
ثُمَّ يَرُوضُ النَفْسَ بِالْوَظٰائِفِ   فِي الْعِلْمِ وَالتَفْكِيرِ فِي اللَطٰائِفِ
يُذَكِّرُ الْقَلْبَ جَلٰالَ الآخِرَة   وَخِسَّةَ الدُنْيٰا وَنَقْصِ الآخِرَة
وَلْيَتَّخِذْ صَدِيقَ صِدْقٍ يُخْبِرُه   بِعَيْبِهِ مُنَبِّهاً وَيُظْهِرُه
وَلْيَتَفَحَّصْ مٰا يَقُولُهُ الْعِدٰا   فِيهِ مِنَ الْعُيُوبِ حَتّٰى يَبْعُدٰا
وَمٰا يَرٰاهُ مِنْ عُيُوبِ النٰاسِ   فَلْيَجْتَنِبْ عَنْهُ بِالْاِحْتِرٰاسِ
وَإِنْ رَأٰى فِيهِ فُتُوراً قَطَعَه   بِالصَعْبِ مِنْ رِيٰاضَةٍ لِيَقْمَعَه
وَمَنْ يَجِدْ فِي نَفْسِهِ رَذِيلَة   عٰالَجَ بِالْقَصْدِ مِنَ الْفَضِيلَة
ثُمَّةَ بِالتَعْنِيفِ فِي الْمُعٰامَلَة   ثُمَّةَ بِالرَذِيلَةِ الْمُقٰابَلَة
لٰكِنْ عَنِ الْإِفْرٰاطِ فِيهٰا يَجْتَنِبْ   ثُمَّ رِيٰاضٰاتٍ تَشُقُّ يَرْتَكِبْ
نَذْكُرُ أَمْرٰاضاً كَثِيراً مٰا تَقَع   نُتْبِعُهٰا عِلٰاجَهٰا لِيُنْتَفَع
وَتَحْصُلُ الْحَيْرَةُ بِالتَعٰارُضِ   بَيْنَ أَدِلَّةٍ لِأَمْرٍ عٰارِضِ
عِلٰاجُهٰا تَتَبُّعُ الْبُرْهٰانِ   مِنَ الْقَوٰانِينِ بِلٰا تَوٰانِ
وَالْجَهْلُ صٰاحِبُوهُ كَالْأَنْعٰامِ   لِفَقْدِهِمْ مُمَيِّزَ الْأَنٰامِ
بَلْ إِنَّهُمْ أَضَلُّ فَالْأَنْعٰامُ   لَهٰا إِلٰى كَمٰالِهٰا قِيٰامُ
عِلٰاجُهُ لُزُومُ أَهْلِ الْعِلْمِ   وَالْأَخْذُ مِنْ خِدْمَتِهِمْ بِالسِلْمِ
وَإِنْ يُرَكَّبْ فَهُوَ ذٰا مُعْضَلُ   فَبِالرِيٰاضِيّٰاتِ طَوْراً يُشْغَلُ
وَلْيَتَدَرَّجْ بَعْدُ فِي التَنَبُّهِ   عَلَى الْمُقَدِّمٰاتِ بِالتَوَجُّهِ
وَتُبْتَلَى النَفْسُ بِدٰاءِ الْغَضَبِ   عِلٰاجُهُ الْحَسْمُ بِنَفْيِ السَبَبِ

وَذٰلِكَ الْعُجْبُ وَكِبْرٌ بَعُدٰا ... مِنْ نُطْفَةٍ تَكُونُ مَيْتَةً غَدٰا
وَالْفَخْرُ أَقْصٰى مِنْهُمَا انْتِسٰابٰا ... فَهُوَ بِفَضْلٍ غَيْرِهِ احْتِسٰابٰا
وَيَعْرِفُ امْتِهٰانُهُ إِنْ رَحَلٰا ... إِلىٰ بِلٰادٍ كٰانَ فِيهٰا جُهِلٰا
وَاجْتَنِبِ الْمِرٰاءَ وَاللِجٰاجٰا ... إِذْ قَطَعَا النِظٰامَ حَيْثُ هٰاجٰا
ثُمَّ الْمِزٰاجُ جٰالِبُ الْأَعْدٰاءِ ... وَسٰالِبُ الْبَهٰاءِ كَاسْتِهْزٰاءِ
وَلْيَتْرُكِ الْمِزٰاجَ رَأساً مَنْ عَجَزْ ... عَنِ اقْتِصٰادٍ فِيهِ فَهْوَ لَمْ يُجَزْ
وَالْغَدْرُ وَالضَمُّ بِدُنْيٰا زٰائِلَة ... وَافْرِضْهُ مِنْ غَيْرِكَ تَدْرِ الْغٰائلَة
أَوْ طَلِبَ النَفِيسَ وَهْوَ يَحْقُرُ ... وَيَكْثُرُ الْأَعْدٰاءُ حَيْثُ يَظْفُرُ
وَلَيْسَ يُغْنِي عِنْدَ حٰاجَةٍ وَإِنْ ... يَبْقِ فَلٰا تَبْقِي لَهُ لِتَطْمَئِنْ
وَبَعْدَ الْاِهْتِيٰاجِ يَعْسُرُ الْغَضَب ... لِسَتْرِهِ الْعَقْلَ بِتَدْخِينِ اللَهَب
وَكُلَّ مٰا يَقْرُبُ مِنْهُ يَشْتَعِلْ ... وَقَدْ يُرىٰ هَيْأَتُهُ كَالْمُشْتَعَلْ
عِلٰاجُهُ التَسْكِينُ دُونَ لَوْمٍ ... بِشُرْبِ مٰاءٍ بٰارِدٍ وَنَوْمٍ
وَقَدْ يَثُورُ الْغَضَبُ الْمُتَّبَعُ ... مِنْ جِهَةِ الشَهْوَةِ حِينَ نُمْتَنَعُ
وَرُبَمَا اشْتَدَّ بِهِ الذَمِيمَة ... فَيَشْتَمُ الْجَمٰادَ[1] وَالْبَهِيمَة
وَهٰذِهِ الْحٰالٰاتِ بِالْعَيٰانِ ... شَوٰاهِدُ الْعَقْلِ بِالْاِسْتِهْجٰانِ
وَالْجُبْنُ مَتْبُوعٌ بِالْاِسْتِذْلٰالِ ... وَالْهَتْكِ لِلْحُرْمَةِ وَاخْتِلٰالِ
عِلٰاجُهُ بِالْخَوْضِ فِي الْمَخٰاوِفِ ... وَالصَبْرُ وَالْإِقْدٰامُ فِي الْمَعٰاطِفِ
وَذِكْرُ فَرْضِ الْمَوْتِ بِالتَعْيِينِ ... فَإِنَّهُ لٰا شَكَّ فِي الْيَقِينِ
يُعٰالِجُ الْخَوْفَ بِتَرْكِ السَبَبِ ... إِنْ يَتَعَذَّر فَلْيُوَطَّنْ يَذْهَبِ

---

۱ فی مش: الحمار.

وَالْحِرْصُ دَفْعُهُ بِأنْ يُفَكِّرٰا ... فِي شِرْكَةِ الْأَنْعٰامِ حَتّىٰ يَصْبِرٰا
وَقِلَّةِ النَفْعِ وَنَقْصِ الْمُدَّة ... وَخِصَّةِ [1] الْمَطْلَبُ عِنْدَ الْعُدَّة
إِحٰالَةُ [2] الرَأْيِ لَدَى التَسْوِيلِ ... تَنْتَفِعُ فِي مَدٰاحِضِ السَبِيلِ
وَالشُغْلُ بِالْعِلْمِ وَمٰا عَنْهُ نَزَع ... وَتَرْكِ مٰا يُغْرِي بِهِ حَتّىٰ يَزَع
بَطٰالَةُ النَفْسِ مِنَ الْفَسٰادِ ... تَشَبُّهُ الْإِنْسٰانِ بِالْجِمٰادِ[3]
وَمُقْتَضٰاهٰا هُلْكُ نَفْسٍ وَجَسَد ... وَفِيهِ إِبْطٰالٌ لِحِكْمَةِ الصَمَد
فَلْيَصْحَبْ أَهْلَ الْجِدِّ مَعْ تَأَمُّلِ ... فِي حُسْنِهِ وَسُوءِ عُقْبَى الْكَسَلِ
وَالْحُزْنُ مِنْ تَوَقُّعِ الْمُنىٰ جُمَع ... مَعَ الْبَقٰاءِ وَهْوَ أَمْرٌ امْتَنَع
فَلْيَطْرَحِ الْبٰاطِلَ وَلْيَجْتَهِد ... فِي الْبٰاقِيٰاتِالصّٰالِحٰاتِ لتَسَعَّد
يَقْبُحُ فِي الْعَقْلِ وَيَحْرُمُ الْجَسَد ... وَالْأَثَرُ الْحُزْنِ وَحِرْقَةُ الْجَسَد
وَالسَبَبُ الْحِرْصُ وَجَهْلُهُ بِأَنْ ... يَمْتَنِعُ اسْتِيعٰابُ خَيْرٰاتِ الزَمَن
وَشَرُّهُ مٰا كٰانَ بَيْنَ الْعُلَمٰا ... فَحَظِّهِ لٰا يَقْتَضِي أَنْ تُحْرَمٰا
وَالْغِبْطَةُ الْبِغْيَةُ لِلْخَيْرِ بِلٰا ... زَوٰالِهِ عَنْ غَيْرِهِ مُؤَمِّلٰا
وَذٰاكَ مَحْمُودٌ فِي الْأُخْرَوِيَّة ... فِي غَيْرِهٰا حِرْصٌ عَلَى الدَنِيَّة
فِي طَمَعٍ ذُلٌّ وَبِالْبَطٰالَة ... يَحْصُلُ وَالْحِرْصُ مَعَ الرَذٰالَة
وَالْجَهْلُ بِالْحِكْمَةِ فِي اضْطِرَارِ ... إِلىٰ تَعٰاوُنٍ بِالْاِسْتِظْهٰارِ
وَحِقْدُهُ يَزُولُ بِالتَصَوُّرِ ... لِنِعْمَةِ الْعُقْبىٰ بِلٰا تَكَدُّرِ
وَكِذْبُهُ شَرٌّ مِنَ السُكُوتِ ... إِذْ يَقْتَضِي أَمْراً بِلٰا ثُبُوتِ

١ فی مش: خِسَّةِ.
٢ فی مش: اجالة.
٣ فی مش: بِالْحِمٰارِ.

وَرُبَمٰا جَرَّ مُضَرّٰاتٍ أُخَر فَلْيَتَذَكَّر تَبِعٰاتٍ فِي الْأَثَر
مِنْ عَدَمِ الْوُثُوقِ بِالْكَلٰامِ وَالذُلُّ بَيْنَ النٰاسِ وَالْمَلٰامِ
يَنْشَأُ بِالْكِذْبِ مَعَ الْعُجْبِ الصَلَف وَمِنْهُ يَنْشَأُ النِفٰاقُ فَلْيُعَف

بٰابُهُ الْثالث: فِي سِيٰاسَةِ الْمنْزِلِ

ثٰالِثُ الْأَبْوٰابِ مِنَ الْأَخْلٰاقِ سِيٰاسَةُ الْمنْزِلِ بِالرِفٰاقِ
يَنْظُرُ فِي أَرْبَعَةٍ فِي الْمٰالِ فِي دَخْلٍ وَحِفْظٍ ثُمَّ خَرْجٍ يَقْتَضِي
فَالدَخْلُ مٰا يُنٰاطُ بِالتَدْبِيرِ تِجٰارَةُ تُرْبَحُ بِالتَوْقِيرِ
وَآفَةُ الصَنْعَةِ قَلَّتْ وَالرَمٰا[1] مُرُوَّةً وَالْعَدْلَ حَتّىٰ يَسْلَمٰا
وَحِفْظُهُ بِكَوْنِ خَرْجِهِ أَقَلّ مِنْ دَخْلِهِ مِنْ دُونِ تَقْتِيرٍ حَصَل
وَاسْتَثْمِرِ الْأَمْوٰالَ سَبْعاً[2] وَاقْسِمِ نَقْداً وَجِنْساً وَعُقٰاراً تَجْرِمِ
وَالْخَرْجُ مٰا يَكُونُ[3] لِوَجْهِ اللّٰه فَلْيَحْتَرِزْ فِيهِ عَنِ اسْتِكْرٰاهِ
وَلٰا يَشُبْ بِالْمَنِّ وَالرِيٰاءِ وَبِالْأَذَى الْمُبْطِلِ لِلْعَطٰاءِ
وَمٰا يَكُونُ وَجْهُهُ الْمُرُوَّة فَلْيَكُ بِالتَعْجِلِ لِلْفُتُوَّة
وَالشَرِّ[4] وَالتَحْقِيرِ وَالْمُوٰاصَلَة وَلْيَخْتَبِرِ[5,6] الْمَصْنَعَ بِالْمُحٰاوَلَة
وَمٰا يَكُونُ لِاضْطِرٰارٍ وَقَعٰا فَلْيَقْتَصِرْ فِيهِ عَلىٰ أَنْ يَرْفَعٰا
وَمٰا يَكُونُ لِلْمَعٰاشِ الْمُؤْتَلَف يَقْصِدُ فِيهِ مٰائِلاً إِلَى السَرَف

---

١ فی مش: الزَمَا.
٢ فی مش: سعیاً.
٣ فی مش: کان.
٤ فی ط: السّترِ.
٥ فی مج: الوضع.
٦ و قال الخواجة نصير الدين الطوسي في هذا المورد (بالفارسية): و پنجم وضع معروف در موضع خویش، والا مانند زراعت در زمین شوره ضایع افتد»(اخلاق ناصری، ٢١٥)

الثّانِ فِي الْأَهْلِ فَبِالتَأَهُّلِ تَحَرَّ نَسلاً وَنِظٰامَ الْمَنْزِلِ
وَالْعَقْلُ وَالْعِفَّةُ وَالْحَيٰاءُ لٰا بُدَّ مِنْهُنَّ وَلٰا غِنٰاءُ
وَإِنْ يَكُنْ مَعَ تِلْكَ مٰازلٌ وَنَسَبْ مَعَ الْجَمٰالِ فَهْوَ فَضْلٌ مُكْتَسَبْ
لٰا مفْرِطُ الْجَمٰالِ فَهْيَ يَكْثُرُ طُلّٰابُهٰا وَعَقْلُهٰا لٰا يَفِرُ
وَأَوْقَعَ الْهَيْبَةَ فِيهٰا فَاسْتُرٰا عَيْبَكَ عَنْهٰا وَالْكَمٰالَ أَظْهِرٰا
قَلِّلِ الْانْبِسٰاطُ إِذْ تُصٰاحِبُ وَرَبِّهٰا بِمٰا لَهٰا يُنٰاسِبُ
تَحْكِيمُهٰا فِي دٰارِهٰا مُسْتَحْسَنٌ وَالشَوْرُ فِي الْجُزئِيِّ مَعْهٰا حَسَنٌ
إِكْرامُ أَهْلِيهٰا مِنَ التَفَضُّلِ وَشُغْلُ قَلْبِهٰا بِأَمْرِ الْمُنْزَلِ
وَلْيَحْتَزِرْ عَنْ فَرْطِ حُبُّهٰا وَإِنْ يُبْتَلُ فَلْيَسْتَرْهُ كَيْلاً تَطْمَئِنْ
لٰا يُطْلِعُ الزَوْجُ عَلَى الْأَسْرٰارِ وَلٰا يُشٰاوِرْهٰا عَلَى الْكَبٰائِرِ
وَلْيُخْفِ قَدْرَ مَالِهِ عَنْهٰا وَلٰا يَأْذَنْ لَهٰا فِي اللَهْوِ كَيْ لٰا يَغْفُلٰا
ثُمَّ عَلَيْهٰا عِفَّةٌ بِالْغٰايَة وَخِسَّةٌ تَظْهَرُ فِي كِفٰايَة
حُسْنُ تَبَعُّلٍ لِتُسْتَطٰابٰا إِقْلٰالُهٰا مَعْ زَوْجِهَا الْهِتٰابٰا[1]
وَحَيْثُمٰا أَحَسَّ بِالْفَسٰادِ مِنْهٰا يُسَرِّحْهٰا بِلٰا تَمٰادٍ
اَلثّٰالِثُ الْخُدّٰامُ هُمْ بِالمَثَلِ كَمِثْلِ الْأَعْظٰاءِ لِشَخْصِ الْمَنْزِلِ
فَلْيَلْحَظِ الْمَجْمُوعَ بِاطِّرٰادِ فَكُلُّ وٰاحِدٍ بِالْاِنْفِرٰادِ
وَلْيَتَعَرَّفْ حٰالُهُمْ وَلْيُعْدِدٰا مَعٰاشَهُمْ مُرٰاعِياً وَمُنْجِدٰا
يُرِيهُمُ لطْفاً بِغَيْرِ خَوْرٍ يَسُومُهُمْ عُنْفاً بِغَيْرِ جَوْرٍ
وَلٰا تُبٰالِغْ فِيعُقُوبَةِ الْخَدَمْ وَافِرِضْ لِكُلٍّ شُغْلاً لِيُلْتَزَمْ

١ فی ط: العتابا.

وَلا تُكَلِّفْهُمْ بِشِقِّ الْأَنْفُسِ   وَالْعَبْدُ لِلْخِدْمَةِ أَوْلىٰ فائِسِ
اَلرّابِعُ الْمَوْلُودُ فِي تَرْبِيَتِه   وَيَنْبَغِي الْإِحْسانُ فِي تَسْمِيَتِه
يُرْضِعُهُ عادِلَةُ الْمِزاجِ   طَيِّبَةَ الْأَخْلاقِ بِابْتِهاجِ
وَلْيَحْفَظَنْ أَخْلاقَهُ وَلْيَجْعَلا   مُخالِطِيهِ أَهْلَ خَيْرٍ فُضَلا
يَشْغَلُهُ بِحِرْفَةٍ لَهَا اسْتَعَدْ   مُكَمِّلاً مُكْتَسِباً بِما أَعَدْ
وَلْيَتَذَكَّرْ أَنَّ والِدَيْهِ   رَبّانِ قَدْ تَحَنَّنا عَلَيْهِ
فَلْيَبْذُلِ الْمَرْبُوبَ فِي الْإِحْسانِ   وَفِي الْوِدادِ غايَةَ الْإِمْكانِ
وَأَنَّ مَنْ عَلَّمَهُ وَأَدَّبَه   رَبٌّ لَهُ مُكَمِّلٌ مَا اكْتَسَبَه
وَهُوَ أَفاضَ صُورَةَ الْإِنْسانِ   عَلَيْهِ وَالْحَياةُ بِالْعِرْفانِ

بابُهُ الْرابع: فِي سِياسَةِ الْمَدِينَة

وَرابِعُ الْأَبْوابِ بِالسَكِينَة   يَهْدِي إِلىٰ سِياسَةِ الْمَدِينَة
وَحاجَةُ الناسِ إِلَى الْمَعُونَة   أَوْجَبَتِ الْمَدِينَةِ الْمَسْكُونَة
وَخَيْرُها ما كانَ عَنْ مَحَبَّة   فَهِيَ بِها مَحْمُودَةُ الْمَغَبَّة
وَهِيَ لِخَيْرٍ أَوْ [1] لِنَفْعٍ كُسْبا   أَوْ لَذَّةٍ أَوْ لِمُرادٍ رُكِّبا
وَالطَرَفانِ رُبَما تَوافَقا   فِي عَوَضٍ [2] وَرُبَما تَفارَقا
مِنْ ذٰلِكَ الدَوامُ لِلْوِدادِ   بَيْنَهُما بِمُقْتَضَى الْمُرادِ
أَرْكانُها الْمالِكُ وَالْمَمْلُوكُ   وَالْمِثْلُ وَالْكُلُّ لَهُ سُلُوكُ
فَلْيَكُنِ الْمالِكُ ذا أَصْلٍ عَلىٰ   هَمِيَّةٌ [3] مَتِينَ رَأيٌ مُفْضِلا

١ فی ط: وَ.
٢ فی مج: عَوَضٍ.
٣ فی ط: هِمَّتُهُ.

ثٰابَتَ عَزْمٍ صٰابِراً وَمُوسِرٰا صٰاحِبَ أَعْوٰانٍ لِدِينٍ مُؤْثِرٰا

يَلْزِمُهُ ثَلاٰثَةٌ تُوٰافىٰ أَوَّلُهٰا تَعْدِيلُهُ الْأَصْنٰافٰا

مِنْ أَهْلِ سَيْفٍ وَ أُولِي الْبَرٰاعَة وَذِي الْمُعٰامِلاٰتِ وَالزَرٰاعَة

فَلاٰ يُمَكِّنْ أَحَداً مِنْ غَلَبَة عَلٰى سِوٰاهُ فَهْوَ يُوهِي عَصَبَة

الثٰانِ أَنْ يُعَظِّمَ الْأَخْيٰارٰا مُقَوِّياً وَيَمْنَعُ الْإِشْرٰارٰا

مُؤَدِّباً بِالزَجْرِ فَالْأَصْفٰادِ ثُمَّ بِقَطْعِ آلَةِ الْإِفْسٰادِ

وَالْقَتْلُ مَمْنُوعٌ سِوىٰ مٰا وَرَدٰا فِي الشَرْعِ مِنْ دِينِ النَبِيِّ أَحْمَدٰا

ثٰالِثُهٰا تَسْوِيَةٌ مُقٰامَة بَيْنَهُمُ فِي الْرِزْقِ وَالْكَرٰامَة

وَيَسْتَتِبُّ بِالْتِزٰامِ الشَرْعِ وَالْحِفْظُ لِلثغْرِ بِمٰا يَسْرَعْنِي

وَأَمْنِ دَرْبٍ وَدَوٰامِ الْفِكْرِ وَتَرْكُ لَذَّةٍ وَطَرْحُ السُكْرِ

وَرُومُهُ سُهُولَةَ الْحِجٰابُ وَشَوْرِهِ عِنْدَ أُولِي الْأَلْبٰابُ

وَيَلْزَمُ الْمَمْلُوكَ الْإِمْتِثٰالِ لِلْأَجْرِ وَالتَعْظِيمُ وَالْإِجْلاٰلُ

ثُمَّ لْيُلاٰزِمْهُ بِلاٰ إِمْلاٰلِ وَلْيَمْدَحِ الْمٰالِكُ فِي الْأَفْعٰالِ

إِلَّا الَذِي كٰانَ مِنَ السُلْطٰانِ لَه فِي خَلْوَةِ الْحَضْرَةِ قُرْبَ مَنْزِلَه

وَالرِفْقُ فِيتَغْثِيرِ رَأْيِهِ لَزِمْ وَلْيَكْتِتُمُ السِرَّ الَذِي بِهِ عُلِمْ

وَلْيَجْتَنِبْ أَرْبٰابَ تُهْمَةٍ وَلاٰ يَشْفَعُ فِيهِمْ عِنْدَهُ فَيَخْذِلاٰ

إِيثٰارُهُ بِكُلِّ حَظٍّ وَرَدٰا وِفٰاقُهُ فِي كُلِّ شَيْءٍ قُصِدٰا

وَلْيَتْرُكَنَّ الْحِرْصَ وَلْيَنْتَفِعٰا بِمٰالِكٍ لاٰ مِنْهُ كَيْ يَرْتَفِعٰا

وَلْيُبْدِ أَنَّ مٰالَهُ وَرُوحَهُ قَدْ بُذِلاٰ فِيهِ بِلاٰ مَنْدُوحَهُ

وَلاٰ يُسشٰارِكْهُ مِنَ الدَعٰارَة فِيمٰا بِهِ خُصَّ فَذٰا جَسٰارَة



وَلْيَتَوَقَّ مِنْهُ عِنْدَ الْغَضَبِ   وَالْاِشْتِكٰاءَ مِنْهُ فَلْيَجْتَنِبِ
وَلْيَتَحَبَّبْ بِوِصٰالِ الْخِدْمَة   مُوَجِّهاً نَحْوَ رِضٰاهُ الْهِمَّة
إِنْ جَعَلَ السُلْطٰانَ عَبْدَهُ أَخٰا   يَجْعَلُهُ رَبّاً بِفَضْلِهِ سَخٰا
وَلْيَحْتَرِزْ فِي طَلَبِ السَلاٰمَة   عَنْ خَصْمِهِ السٰاعِي بِالْاِسْتِقٰامَة
وَلْيَحْذَرِ الدُخُولَ فِي مٰا يَسْتُرُه   وَلٰا يُسٰارِرْ أَحَداً إِذْ يَحْضُرُه [1]
لٰا يَبْغِ عِنْدَ الْمَلِكِ التَقَدُّمٰا   عَلَى الَذِينَ قُرْبُهُمْ تَقَدَّمٰا
لٰا يَطْنَبَنَّ عِنْدَ شَكْوَى الْحٰالِ   فِي طَلَبِ الْأَعْطٰافِ بِالْإِمْلاٰلِ
بَلْ يُوجِزُ الْقَوْلَ فِي الْاِفْتِقٰارِ   إِلٰى مَزِيدِ اللُطْفِ وَالْأَنْظٰارِ
وَيَمْزَجُ الشَكْوَةَ بِالْإِذْعٰانِ   بِالشُكْرِ وَالشُمُولِ لِلْإِحْسٰانِ
أَمْثٰالُهُ ثَلاٰثَةُ الْأَصْنٰافِ   فَالْأَصْدِقٰاءِ مَوْضِعُ الْأَلْطٰافِ
فَلْيَلْزِمِ الْإِحْسٰانَ وَالْمَعُونَة   وَلْيَتَحَمَّلْ عَنْهُمُ الْمَؤُنَة
وَلْيُجْزِهِمْ فِي الْخَيْرِ بِالْمُكٰافٰاةِ   وَلْيَعْفُ عَنْ ذُنُوبِهِمْ مُدٰارٰاة
وَلْيُقْلِلَنْ عِتٰابَهُمْ إِلّٰا إِذٰا   يَتَتَقَّنَّ اسْتِصْلاٰحُهُمْ فَحَبَّذٰا
وَيَنْبَغِي أَنْ يَكتُمَ الْأَسْرٰارٰا   وَالْمٰالُ عَنْ صَدِيقِهِ اسْتِظْهٰارٰا
وَذٰاكَ فِي الْعُرْفِيِّ مِنْ صَدِيقٍ   وَاتَّحَدَ النَفْسٰانِ فِي الْحَقِيقِي
يَعْفُوا عَنِ الْأَعْدٰاءِ مٰا اسْتَطٰاعٰا   وَهُوَ يُدٰارِي مَعَهُمْ دِفٰاعٰا
وَلْيَنْنُ [2] شَكْوٰاهُمْ إِلَى الْأَعْلاٰمِ   لِيَعْرِفُوا فِيهِ بِالْاِتِّهٰامِ
يَفْحَصَ عَنْ عُيُوبِهِمْ وَيَكْتُم   يَبْحَثُ بِالتَفْتِيشِ مِمّٰا عَزَمُوا

۱ يرد هذا المصرع فى ط: وَلٰا يُشٰاوِرْ أَحَداً إِذَ يَحْقُرُه.
۲ فى ط: لْيُنِهِ.

يُلٰازِمُ الصِدْقَ مَعَ الْعِدٰالَة   تَحَرُّراً عَنْ صِفَةِ الْجَهٰالَة
وَلٰا يُخٰالِطُ خُلَطٰاءَهُمْ وَلٰا   يَبْغِ [1] تَقَدُّماً عَلىٰ مَنْ فَضَلٰا[2]
إِيّٰاهُ وَالطَعْنَ أَوِ الشِمٰاتَة   فِيمٰا أَصٰابَ خَصْمَهُ أَوْ فٰاتَة
وَلٰا يَخُنْ عَدُوَّهُ فِيمَا اعْتَمَدْ   عَلَيْهِ فَالْخٰائِنُ غَيْرُ مُعْتَمَدْ
وَيَدْفَعُ الْإِضْرٰارَ بِاسْتِصْلٰاحِ   أَوِ اجْتِنٰابٍ عَنْهُ لِاسْتِرْوٰاحِ
ثُمَّ بِقَهْرِهِ لِلٰا [3] رَذِيلَة   وَلٰا تَعَدٍّ فَهُوَ الْفَضِيلَة
وَثٰالِثُ الْأَصْنٰافِ لِلْأَمْثٰالِ   مَعٰارِفِ الْمَرْءِ عَلَى الْإِجْمٰالِ
فَيَلْزَمُ الرَفْدُ وَحُسْنَ الْمَنْظَرِ   وَالْكِبْرُ مَعْ مَنْ كٰانَ ذٰا تَكَبُّرِ
وَيَنْبَغِي لِطٰالِبِ الْفَلٰاحِ   إِكْرٰامُ أَهْلُ النُصْحِ وَالصَلٰاحِ
وَلْيُسْتَفِدْ مِنْ أَهْلِ فَضْلٍ مُسْعِدٰا   بِالْمٰالِ وَلْيَخْدِمُهُمْ لِيَرْشُدٰا
وَيَنْبَغِي تَهْذِيبُ مَنْ تَعَلَّمٰا   مِنْهُ وَإِنْ يُحِبُّهُمْ تَرَحَّمٰا
وَلْيُعْطِ مَنْ يَسْأَلُ إِلّٰا مُلْحِفٰا   أَوْ طٰامِعاً مِنْ غَيْرِ حٰاجَةٍ عَفٰا
وَلْيَرْحَمُ الضَعِيفَ وَالْفَقِيرٰا   بِاللُطْفِ وَلْيُوَقِّرِ الْكَبِيرٰا
وَلْيَسْعَ فِي الْقَضٰاءِ لِلْحٰاجٰاتِ   وَلْيَرْعَ مٰا جٰاءَ مِنَ الْعٰادٰاتِ
فَلْيَأْتِ فِي سُرُورِهِمْ بِالتَهْنِيَة   وَلْيَعِدِ الْمَرْضىٰ وَيَقْضِ التَعْزِيَة

---

١ فى مش: يَبْغ.
٢ و قال الخواَجة نصير الدين الطوسي في هذا المورد (بالفارسية): «و بايد كه از احوال دشمنان متفحّص بود... ونكايت اعدا در مسامع رؤسا و ديگر مردمان مقرر بايد كرد تا سخن مزخرف ايشان قبول نكنند و مكايدى كه سگال اند رواج نيابد و در اقوال و افعال متهم گردند و بايد كه معايب دشمنان نيک معلوم كند... و در اخفاى آن شرايط احتياط نگاه دارد، چه نشر معايب دشمن مقتضى فرسودگى او بود بران، و عدم تأثر از آن و ليكن چون به وقت خويش آن را ظاهر گرداند كسر و قهر او حاصل آيد... و بهترين تدبيرى در اين باب آن بود كه كه خويشتن را بر اضداد و منازعان تقدمى حقيقى حاصل كند و در فضايلى كه اشتراک ميان هر دو جانب صورت بندد سبقت گيرد، تا هم كمال ذات او وهم وهن خصوم تقديم يافته باشد و دوستى با دشمنان فرا نمودن و با دوستان ايشان موافقت و مخالطت كردن از شرايط حزم و كياست بود...» (اخلاق ناصرى، ص ٣٣٦- ٣٣٧).
٣ فى مج: لِلٰا.

يُظْهِرُ فِي ابْتِهٰاجِهِمْ سُرُورٰا   وَالْغَمِّ فِي اغْتِمٰامِهِمْ ظُهُورٰا

بِحَيْثُ لٰا يُفْضىٰ إِلَى النِفٰاقِ   فَلَيْسَ لِلنِفٰاقِ مِنْ نَفٰاقِ

ثُمَّ بِعَوْنِ اللهِ ذِي الْجَلٰالِ   تَهْذِيبُ الْأَخْلٰاقِ بِلٰا مَلٰالِ

دُسْتُورُ فَضْلٍ حَجْمُهُ صَغِيرُ   فِي وَضْعِهِ وَقَدْرُهُ كَبِيرُ

***

این نسخه که گرد از خاطر رفت   درحکمت‌واخلاق‌سخن‌چون‌درسفت

اندیشه بیت عقل نظمش سنجید   «معیار خرد» برای تاریخ گفت[1]

منابع

منابع عربی

۱. آقا بزرگ تهرانی، شیخ محمد محسن، نقباء البشر فی القرن الرابع بعد العشر، تحقیق: سید محمد منصور طباطبایی، تهران: کتابخانه ی مجلس شورای اسلامی، ۱۳۹۰ش؛

۲. ــــــــــــ ، الذریعة إلی تصانیف الشیعة، بیروت: دار الأضواء، الطبعة الثالثة، ۱٤۰۳ق/۱۹۸۳م؛

۳. ــــــــــــ ، طبقات أعلام الشیعة، بیروت: دار إحیاء التراث العربي، طبع الاولی، ۱٤۳۰ه ق؛

٤. ابواسماعیل، ابراهیم بن ناصر(ابن طباطبا)، مهاجران آل ابوطالب، ترجمه: محمدرضا عطایی، مشهد: آستان قدس رضوی؛

٥. امین، حسن، مستدرکات أعیان الشیعة، بیروت: دار التعارف للمطبوعات طبع الاولی، ۱٤۰۸ه ق؛

٦. ــــــــــــ ، أعیان الشیعة، بیروت: دار التعارف للمطبوعات، طبع الاولی، ۱٤۰۳ه ق.

۷. أفندي الإصبهانی، میرزا عبداللّه. ریاض العلماء وحیاض الفضلاء، تحقیق:السید احمد الحسینی،قم: منشورات مکتبه آیة اللّه العظمی المرعشي النجفي، ۱٤۱٥ق؛

۸. حرز الدین، محمد، معارف الرجال فی تراجم العلماء و الادباء، قم: منشورات مکتبه آیة اللّه العظمی المرعشي النجفي، ۱٤۰٥؛

۹. کیا گیلانی، سید احمد، سراج الانساب، تحقیق:مهدی رجایی، قم: منشورات مکتبه آیة اللّه العظمی المرعشي النجفي، ۱٤۰۹؛

۱۰. کحاله، عمر رضا، معجم المؤلفین، بیروت: دار إحیاء التراث العربي، طبع الاولی، ۱۳۷٦ه ق؛

۱۱. قمی، شیخ عباس، الفوائد الرضویة في أحوال علماء المذهب الجعفریّه، تحقیق: ناصر باقری بیدهندی، قم: بوستان کتاب، ۱۳۸۷؛



۱۲. ـــــــــــــ، الکنی و الألقاب، تهران: مکتبة الصدر، چاپ پنجم، ١٣٦٨ ه ش؛

۱۳. ـــــــــــــ، الکنی و الألقاب، قم: جماعة المدرسين في الحوزة العلمية بقم، مؤسسة النشر الإسلامي، طبع الاولی، ١٤٢٩ ه ق؛

١٤. تستری، عبدالله بن نورالدین، الاجازة الکبیر، قم: مکتبة آیة الله العظمي المرعشي النجفي العامة، ١٤٠٩؛

١٥. مجمع الفکر الإسلامي، قسم الموسوعة، موسوعة مؤلفی الامامیة، قم: مجمع الفکر الإسلامي، طبع الاولی، بی تا؛

منابع فارسی

١. حافظیان، ابوالفضل، نسخه پژوهی، (مقاله از لابه لای نسخه ها) دفتر سوم، شماره ٣، ١٣٨٥؛

٢. درایتی، مصطفی. دست نوشت های ایران (دنا)، تهران: سازمان اسناد و کتابخانه مجلس شورای اسلامی ایران، ١٣٩١؛

٣. ـــــــــــــ، فهرستگان نسخه های خطی ایران (فنخا)، تهران: سازمان اسناد و کتابخانه مجلس شورای اسلامی، ١٣٩١؛

٤. طوسی، خواجه نصیر الدین، اخلاق ناصری، تحقیق: سیاوش خوشدل، تهران: انتشارات فراهانی، ١٣٨٩؛

٥. مدرس تبریزی، محمد علی، ریحانة الأدب في تراجم المعروفین بالکنیة أو اللقب، تبریز: چاپخانه شفق، چاپ دوم، بی تا؛

٦. مهدوی، مصلح الدین، زندگینامه علامه مجلسی، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، سازمان چاپ و انتشارات، ١٣٧٨؛

میراث شهاب
فصلنامه تخصصی کتابشناسی و نسخه شناسی
سال بیست و ششم | شماره ١٠٠ | تابستان ١٣٩٩